

بسم الله الرحمن الرحيم

وجود ذهنی و جایگاه آن در علوم انسانی اسلامی

احمد سعیدی

مقدمه

از آنجاکه شکاکیت فراگیر یا مطلق، با فطرت انسان ناسازگار است، فلاسفه مسلمان به مباحث معرفت‌شناسی با تفصیلی که امروزه مطرح است، نپرداخته‌اند. به باور آنان، شکاکیت فراگیر و انکار مطلق علم یقینی، نشانه نوعی نشانه نوعی اختلال شدید ذهنی و روانی در شخص شکاک است. از نظر تاریخی نیز شکاکیت عام که به برخی از سوفسطائیان، مانند گرگیاس، نسبت داده شده است، در جوامع اسلامی هیچ‌گاه جایگاهی نیافته است. در دوران حاضر نیز بعید است انسان سالمی مدعی شکاکیت مطلق باشد. با این حال، در سده‌های اخیر سخنان برخی فیلسوفان غربی و پیروان آنان در جهان اسلام، عملاً مستلزم پذیرش شک مطلق است. به بیان دیگر، هرچند هیچ متفکر شناخته‌شده‌ای به صراحت از شکاکیت مطلق پشتیبانی نکرده است، کسانی که از نسبی‌گرایی مطلق دفاع می‌کنند، خواه‌ناخواه به ترویج شکاکیت دامن می‌زنند. افزون بر این، دیدگاه‌هایی چون تشکیک‌های کانت و هیوم، گرچه مستلزم شکاکیت مطلق نیستند، عملاً حوزه‌هایی حیاتی از معرفت بشری، مانند دین و اخلاق را از دایره علوم یقینی بیرون می‌نهند. از این جهت، چنین رویکردهایی نیز به‌اندازه شکاکیت مطلق آثار مخرب دارند.

بر این اساس، با گسترش ترجمه و ترویج اندیشه‌های شکاکان و نسبی‌گرایان غربی، مسئله شناخت به یکی از دغدغه‌های اصلی فلاسفه مسلمان معاصر تبدیل شد. خوشبختانه مرحوم علامه طباطبایی (ره) و شاگردان برجسته ایشان، همچون مرحوم استاد مطهری (ره)، مرحوم علامه مصباح یزدی (ره) و حضرت آیت‌الله جوادی آملی (دام‌ظله)، با درک درست از شرایط نوین و نیازهای معرفتی جامعه، مباحثی عمیق و گسترده در حوزه معرفت‌شناسی را بر پایه‌های فلسفه اسلامی بنیان نهادند. آنان راه‌حلهایی استوار و دقیق برای مسئله شناخت ارائه کردند و این مسیر علمی تاکنون به‌دست نسل‌های بعدی شاگردان آنان ادامه یافته است.

به اعتقاد نگارنده، وجود ذهنی ماهیت نقش مهمی در مسائل معرفت‌شناسی دارد، همچنین وجود ذهنی با دیگر حوزه‌های دانش فلسفی نظیر هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و خداشناسی نیز در ارتباط است. بنابراین با توجه به جایگاه علوم فلسفی در علوم انسانی اسلامی، می‌توان به اهمیت بحث از وجود ذهنی در علوم یادشده پی‌برد. در این نوشتار قصد داریم با رویکردی تحلیلی - توصیفی، به‌اختصار از «وجود ذهنی» و جایگاه آن در علوم انسانی اسلامی سخن بگوییم. باید تأکید کنیم که نظریه پیش‌رو به‌هیچ‌وجه در مقام انکار یا ابطال دیگر راه‌حل‌های اندیشمندان مسلمان در مسئله شناخت نیست، بلکه حداکثر تکمله یا متمیمی برای آنها به‌شمار می‌رود. افزون بر این، دیدگاه مطرح‌شده در این نوشتار، موضع نهایی نگارنده نیز نیست، بلکه در حد طرح بحث یا فرضیه‌ای مقدماتی است. به تعبیر رایج در ادبیات حوزوی، آنچه در این نوشتار آمده است، «یک وجه» است نه «یک قول».

۱. تقریر وجود ذهنی بر اساس مبانی عرفانی - صدرایی

بر اساس مبانی عرفانی حکمت متعالیه - و نه الزاماً عبارات صریح یا دیدگاه‌های شخص مرحوم صدرالمآلهین (ره) در همه آثارش - عالم وجودی ذومراتب دارد و انسان نیز وجودی ذومراتب دارد و هرگاه بدن انسان مقابل وجود

مادی یک ماهیت - مثلاً ماهیت درخت که یک امر متشخص در عالم اجسام است - قرار می‌گیرد، مراتب عقلی و مثالی و مادی انسان متوجه وجودهای عقلی و مثالی و مادی آن ماهیت می‌شوند و در برخی موارد چند علم مختلف برای انسان حاصل می‌شود:

۱. علم حضوری به وجود عقلی ماهیت یادشده در عالم عقل؛
 ۲. علم حصولی کلی عقلی که کلیت آن استغراقی است و ماهیت یادشده را به صورت لایشرط از عوارض مادی و مثالی (علائم تشخص) نشان می‌دهد؛
 ۳. علم حضوری به وجود مثالی ماهیت یادشده در مثال منفصل؛
 ۴. علم حصولی کلی مثالی که کلیت آن علی‌البدل است و ماهیت یادشده را همراه با برخی عوارض و لایشرط از بعضی دیگر از عوارض در عالم مثال منفصل نشان می‌دهد؛
 ۵. علم حضوری به وجود مادی ماهیت یادشده در عالم ماده؛
 ۶. علم حصولی کلی مثالی که کلیت آن علی‌البدل است و ماهیت یادشده را همراه با همه عوارض و مشخصات و لایشرط از ماده یا هیولا نشان می‌دهد.
- مرحوم استاد مطهری (ره) می‌فرماید:

«از نظر عرفا ... ادراک انسانی چیزی جز این نیست که شیء ادراک شده که در هر نشئه و عالمی متناسب با آن عالم ظهور و وجودی دارد در عالم ذهن و نفس انسان نیز موجود است؛ خود ذهن و نفس دارای هر مرتبه و هر نشئه از وجود است علم و ادراک نیز در همان مرتبه بلکه عین آن مرتبه است؛ پس علم و عالم و معلوم متحد می‌باشند».

۲. مبانی عرفانی - صدرايي تقرير برگزیده

این تقریر، مبتنی بر اصول موضوعه و مبانی بسیاری است که عمده‌تاً مبانی صریح عرفا و مرحوم صدرالمتألهین (ره) هستند، اما گاهی هم برداشت نگارنده از برخی عبارات ایشان است. برخی از مبانی یادشده به قرار زیرند:

- ۲,۱. بدهت شناخت مطابق با واقع
- ۲,۲. معنای عرفانی ایجاد و اعدام
- ۲,۳. تفاوت تجلی با تجافی
- ۲,۴. رابطه مراتب عالم (عوالم) با یکدیگر
- ۲,۵. رابطه مراتب وجود انسان با یکدیگر
- ۲,۶. رابطه مراتب وجود انسان با مراتب عالم
- ۲,۷. ترکیب اتحادی ماده و صورت
- ۲,۸. اتحاد عاقل و معقول
- ۲,۹. ذاتی باب وجود
- ۲,۱۰. حمل حقیقت و رقیقت
- ۲,۱۱. علم حضوری به عالم ماده
- ۲,۱۲. تفاوت «وجود مادی ماهیت» با «افراد یا وجودهای شخصی (هویت)»

- ۲،۱۳. تفسیر صدرایی از وجود و ماهیت
- ۲،۱۴. تفسیر صدرایی از اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
- ۲،۱۵. تفاوت علم با وجود ذهنی و صورت ذهنی
- ۲،۱۶. ماهیت لابشرط و مراتب وجود یک ماهیت
- ۲،۱۷. وحدت نفس و قوی
- ۲،۱۸. تفاوت معقولات اولی با ثانیه (تطابق ماهوی فقط در معقولات اولی است)
- ۲،۱۹. حکایت ذاتی تصورات (در مقابل حکایت شأنی و بالقوه)
- ۲،۲۰. بی معنا بودن خطا در تصورات (خطا نسبی است)
- ۲،۲۱. لزوم مواجهه حضوری قبل از هر علم حصولی درجه اول و درجه دوم
- ۲،۲۲. تفاوت کلی سعی با کلی مفهومی
- ۲،۲۳. معنای صحیح مطابقت

۳. جایگاه بحث وجود ذهنی در علوم انسانی اسلامی

همه علوم بشری یک نوع پیوند و ارتباط دارند، البته این رابطه هم فی الجمله است و هم در برخی موارد، یکسویه است، مانند رابطه همه علوم با ام القضا یا به بیان دیگر، منظور از ارتباط علوم با یکدیگر، به هیچ وجه ترابط عامی نیست که در نظریه شکاکانه و خودمتناقض «قبض و بسط تئوریک شریعت» ادعا می شود. در هر صورت، علوم فلسفی نیز کاملاً با یکدیگر در ارتباط فی الجمله و بعضاً یکسویه قرار دارند و نادیده گرفتن این پیوستگی سبب ورود کاستی هایی به دیدگاه های فلسفی می شود. از سوی دیگر، یکی از حوزه های تلاقی علوم فلسفی مبحث وجود ذهنی است. بنابراین با توجه به جایگاه علوم فلسفی در علوم انسانی اسلامی، می توان برای وجود ذهنی نیز نقش مهمی در علوم انسانی اسلامی در نظر گرفت.

۳،۱. ارتباط حوزه های مختلف فلسفه اسلامی

امکان احاطه تخصصی بر همه علوم برای افراد عادی فراهم نیست. از همین رو، تقسیم علوم و تخصصی شدن پژوهش ها امری بجا و ضروری است. با این حال، تمام ساحت های معرفتی بشر کم و بیش با یکدیگر پیوند دارند. در فلسفه نیز حوزه هایی همچون معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و خداشناسی در پیوندی درونی با یکدیگر قرار دارند و فلاسفه مسلمان، به ویژه مرحوم صدر المتألهین (ره)، این ارتباط را به روشنی در نظر داشته اند. شاید کسی بتواند رابطه برخی مباحث معرفت شناسی و منطق را با سایر حوزه های فلسفی نادیده بگیرد، اما مگر می شود بحثی هستی شناسانه یا انسان شناسانه پیدا کرد که از هیچ حیثیتی، هویت خداشناسانه نداشته باشد؟ عقلا و نقلا و شهوداً بین هستی شناسی، انسان شناسی و خداشناسی رابطه هست: اینما تولوا فثم وجه الله؛ من عرف نفسه فقد عرف ربه.

از سخن عارفان که یک نوع تطابق بین نسخه اله و عالم و عالم و آدم قائل اند که بگذریم، در بسیاری از روایات بر رابطه دو طرفه میان شناخت انسان و خداوند تأکید شده است، به این معنا که هم شناخت انسان به شناخت خداوند منجر می شود و هم شناخت خداوند به شناخت انسان منتهی می شود؛ یا به عبارتی میزان شناخت از خود و شناخت از خداوند رابطه متقابل دارند: اعرفکم بنفسه اعرفکم بره؛ به طوری که هم نسیان خداوند ملازم نسیان خود

است و هم نسیان خود ملازم نسیان خداوند است: نسوا الله فانسيهم انفسهم.

بلکه به اعتقاد برخی اندیشمندان، میزان شناخت انسان از خداوند و هستی واحد (به وحدت شخصی یا تشکیکی)، به اندازه انسان است، نه به اندازه خداوند، به این معنا که انسان فقط خداوند و هستی را به اندازه‌ای که در خود او جلوه کرده است، می‌تواند بشناسد، نه به اندازه‌ای که خداوند هست: و ما قدروا الله حق قدره؛ ما عرفناك حق معرفتك؛

با توجه به این مبانی عقلی، نقلی و شهودی اندیشمندان مسلمان، خداشناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی کاملاً مرتبط‌اند و انسان با هر شناخت حضوری و حصولی از خود، درکی اجمالی از عالم و خداوند پیدا می‌کند. بنابراین انسان با شناخت وجود ذهنی و رابطه آن با نفس و علم به خارج می‌تواند به یک نوع شناخت از عالم، از خداوند و از علم خداوند پیدا کند.

گذشته از این که بر اساس باورهای جناب شیخ‌الرئیس، علم پیشین خداوند، صورت‌های مرتسمه‌ای هستند که از جهاتی شبیه صورت‌های ذهنی ما هستند. بر اساس اندیشه عرفا و مرحوم صدرالمതألهين (ره) نیز علم خداوند در مرتبه لاهوت یا صقع ربوبی، به اعیان ثابته‌ای تعلق می‌گیرد که از جهاتی شبیه صورت مرتسمه در اندیشه مشائیان و از جهاتی دیگر، شبیه صورت‌های ذهنی انسان‌اند. مرحوم صدرالمתألهين (ره) ذیل بحث از ابطال اولویت می‌نویسد: «حيث إن هذا البحث إنما الحاجة إليه قبل إثبات الصانع و قبل ثبوت نفس الأمر مطلقاً فليس لقائل أن يقول لعل شيئاً من الماهيات في وجوده العلمي أي في وجوده في علم الباري تعالى أو ارتسامه في بعض الأذهان العالية يقتضي رجحان وجوده الخارجي على أن الكلام في الوجود الذهني و مرتبة اتصاف الماهية به بعينه كالكلام في الوجود الخارجي في أن الماهية لا توجد به إلا بجعل جاعل الوجود لعدم كون الماهية ماهية إلا مع الوجود».

۳،۲. نادیده گرفتن پیوستگی علوم فلسفی در عصر حاضر

امروزه گاهی ارتباط و پیوستگی بخش‌های مختلف فلسفه اسلامی نادیده گرفته می‌شود و برخی محققان به کار تخصصی در یک حوزه فلسفه به صورت مستقل و بریده از سایر شاخه‌های آن می‌پردازند، به گونه‌ای که آرای ایشان نسبتی ضعیف یا مبهم با دیگر حوزه‌های فلسفه اسلامی دارد. به ظاهر دلیل آن بیش از هر چیز کم‌اهمیت شمردن ارتباط این حوزه‌هاست. به عبارت دیگر، در حال حاضر، بسیاری از پژوهشگران فلسفه و کلام اسلامی خود را از ورود اجتهادی و تخصصی به همه حوزه‌های اصلی فلسفه بی‌نیاز می‌دانند. به همین دلیل برخی از پژوهشگران در یک حوزه خاص از فلسفه به طور تخصصی فعالیت و اظهار نظر می‌کنند، در حالی که در سایر حوزه‌ها پژوهش اجتهادی و عمیق ندارند یا اگر دارند، ضرورتی نمی‌بینند که برای تثبیت دیدگاه اختصاصی خود در آن حوزه خاص، به مبانی مورد نظر خود در سایر حوزه‌های فلسفی اشاره کنند.

۱. در زمینه معرفت‌شناسی محققان بسیاری داریم که بیشتر بر پاسخ نقضی به شبهات شکاکان و نسبی‌گرایان متمرکز شده‌اند و پاسخ حلی به شبهات را تقریباً در حد منطق صوری ارائه می‌دهند. یعنی راه حل آنها این است که «اگر» کسی بتواند گزاره‌های نظری را با «اشکال بدیهی منطقی» به علوم حضوری و بدیهیات بازگرداند، به دانش‌های نظری یقینی دست پیدا می‌کند. به این ترتیب، نهایت استفاده این محققان از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و خداشناسی فیلسوفان مسلمان به چند نکته در باب علم حضوری بازمی‌گردد.

۱،۱. نادیده گرفتن خداشناسی در مباحث معرفت‌شناسی (و همین‌طور، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی)، بسیار

آشکار است. شاید بتوان ادعا کرد که حتی یک مورد استفاده از **خداشناسی** در مباحث **معرفت‌شناسی** در آثار بسیاری از پژوهش‌گران معاصر وجود ندارد، گویی ارتباط این دو حوزه کاملاً یک‌سویه است و همه مباحث معرفت‌شناسی (و هستی‌شناسی و انسان‌شناسی) تقدم منطقی و رتبی بر همه مباحث خداشناسی دارند، به گونه‌ای که ابتدا باید تکلیف همه مباحث مزبور مستقل از خداشناسی روشن شود و سپس به مباحث خداشناسی پرداخت.

۱،۲. استفاده از مباحث **هستی‌شناسی** و **انسان‌شناسی** نیز در معرفت‌شناسی محققان مزبور بسیار اندک و ناچیز است. به عنوان نمونه در آثار این محققان تقریباً هیچ اشاره‌ای به هستی‌شناسی ادراک نمی‌شود؛ از حس و خیال و عقل سخن گفته می‌شود، بدون این که حتی اشاره‌ای جزئی به مادی یا مجرد بودن این قوا، رابطه آنها با نفس مجرد و با بدن مادی، و امثال این مباحث بشود. در نتیجه، برخی ادعاهای ایشان، بی‌مبنا، برخی بر اساس اصول موضوعه‌ای است که در آثار خود ایشان تنقیح و تثبیت نشده‌اند و برخی نیز از محدوده گزاره‌های صوری منطق ارسطویی فراتر نمی‌روند.

برخی از محققان، قوای حسی و علوم حسی را مجرد می‌دانند، اما توضیح نمی‌دهند که صور حسی مجرد از ماده چه نسبتی با عالم ماده و محسوسات دارند و چگونه حاصل می‌شوند. باین که بسیاری از گذشتگان در این زمینه بحث کرده‌اند، در کتب برخی معاصران نه به این مباحث اشاره می‌شود و نه از نتایج آنها در سایر حوزه‌های فلسفه استفاده می‌شود.

در معرفت‌شناسی، از معقولات ثانیه سخن گفته می‌شود و ادعا می‌شود که عقل دسته‌ای از این معقولات را اعتبار و اختراع می‌کند یا از علم حضوری انتزاع می‌نماید، مثلاً به این صورت که عقل علیت را از مقایسه میان «نفس معلوم به علم حضوری» و «اراده معلوم به علم حضوری» به دست می‌آورد، اما توضیح داده نمی‌شود که چه نسبتی میان عقل که مدرک کلیات است و با علوم حصولی سروکار دارد با نفسی که (به اعتقاد ایشان) مدرک همه علوم حضوری به خود و سایر امور است، وجود دارد؟ به عبارت دیگر، عقلی که علم حضوری ندارد، چگونه علم حضوری نفس به علم حصولی می‌رسد؟ آیا یک قوه میانجی وجود دارد که هم علم حضوری دارد و هم علم حصولی دارد، یا خود عقل که مدرک علم حصولی است، علم حضوری را نیز درک می‌کند و نفس را با اراده مقایسه می‌کند و به علیت می‌رسد؟ آیا عقل خود نفس و خود اراده را که دو معلوم به علم حضوری‌اند، مقایسه می‌کند یا دو مفهوم را مقایسه می‌کند؟ مگر از نظر ایشان، قوه عاقله جزئیات و امور شخصی را نیز درک می‌کند که آنها را با یکدیگر مقایسه کند؟ آیا رابطه نفس و اراده از سنخ رابطه علت هستی‌بخش و معلولش است که اضافه اشراقی و یک‌طرفه است یا از سنخ اضافه مقولی دو موجود مستقل است؟ اگر اضافه اشراقی است، چگونه می‌توان میان نفس با اراده مقایسه کرد و یک اضافه مقولی میان آنها کشف کرد؟ اساساً پایه این قبیل نظرات، تصور مشائیان است که هویت نفس را قوه عاقله می‌شمردند، یا تصور مرحوم صدرالمألهین (ره) است که قائل به وحدت نفس و قوا بود؟

۲. در **هستی‌شناسی** نیز امروزه گاهی مباحث سایر حوزه‌های دانش، نادیده گرفته می‌شوند:

۲،۱. یک نمونه بارز از نادیده گرفتن **خداشناسی** در **هستی‌شناسی** را می‌توان در نقد ایدئالیسم و اثبات عالم ماده ملاحظه کرد. باین که فلاسفه مسلمان گاهی برای اثبات عوالم عقل و مثال از قواعدی نظیر امکان اشرف و امکان اخس استفاده کرده‌اند، در بسیاری آثار پژوهش‌گران معاصر از این قواعد برای پاسخ به برخی گونه‌های ایدئالیسم استفاده نمی‌شود و غالباً تلاش محققان معاصر آن است که اصل عالم ماده را به صورت انی و سیر از

معلول به علت معدّ اثبات کنند. شاید به اعتقاد ایشان منطقاً نمی‌شود قبل از اثبات عالم ماده، خداوند را با براهین وجوب و امکان و صدیقین و... اثبات کرد. یا شاید می‌شود خداوند را مستقل از وجود و عدم عالم ماده اثبات کرد، اما نمی‌توان از این آموزه برای اثبات عالم ماده استفاده کرد و صرفاً می‌توان عالم عقل و مثال را اثبات کرد. این احتمال نیز بعید نیست که از نظر برخی محققان معاصر، از وجود خداوند حتی عالم عقل و مثال را نیز نمی‌توان نتیجه گرفت، زیرا گرچه از تمامیت فاعلیت فاعل و قابلیت قابل می‌توان نتیجه گرفت که علیت خداوند برای عوالم کلی (عقل و مثال و ماده) تمام است، اما از نظر ایشان، ضرورت علی در خداوند و بلکه در مطلق فاعل مختار تمام نیست.

به اعتقاد نگارنده بطلان هر سه احتمال کاملاً روشن است. همان‌طور که برخی بزرگان معاصر فرموده‌اند، می‌توان اثبات خداوند را اولین مسئله فلسفه قرار داد و اصل وجود عالم ماده را از راه تمامیت فاعلیت فاعل و قابلیت قابل و دوام فیض و قواعد امکان اشرف و امکان اخس و... با یقین فلسفی و عقلی ثابت کرد.

۲،۲. در بخش‌های زیادی از **هستی‌شناسی** از **انسان‌شناسی** نیز غفلت می‌شود. درحالی‌که عقلاً و نقلاً و شهوداً بین شناخت خود و شناخت هستی ملازمه یا رابطه طرفینی برقرار است، در بسیاری از آثار فلاسفه معاصر اصلاً بخشی به نام علم‌النفس فلسفی وجود ندارد و در اثنای هستی‌شناسی هیچ نشانه‌ای از تطابق نسخه انسان و هستی دیده نمی‌شود.

۳. در مباحث **خداشناسی** نیز از **انسان‌شناسی** به صورت شایسته استفاده نمی‌شود. با این‌که مرحوم صدرالمتألهین (ره) مکرر رابطه طرفینی میان انسان‌شناسی و خداشناسی را با براهین متقن فلسفی ذکر کرده است، و سرمایه عظیمی در اختیار فلاسفه بعدی قرار داده است، بسیاری از محققان، این رابطه را نادیده می‌گیرند و مثلاً در بحث صفات الهی و به‌ویژه علم الهی، هیچ نوع استفاده‌ای از انسان‌شناسی نمی‌کنند و دیدگاه‌هایی را ارائه می‌کنند که به‌نظر موفق نمی‌رسند یا دست‌کم روشن و قابل درک نیستند.

۳،۳. وجود ذهنی؛ نقطه تلاقی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و خداشناسی

یکی از اموری که کم‌وبیش به همه حوزه‌های دانش فلسفی مربوط می‌شود، مبحث علم است. هستی‌شناسی علم با معرفت‌شناسی علم کاملاً مرتبط است، چنان‌که مبانی انسان‌شناسانه علم نیز با مبانی خداشناسانه علم مرتبط است و هر دوی آنها به مباحث معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی علم نیز ارتباط دارند. اما در میان مباحث مربوط به علم، بحث «وجود ذهنی» جایگاهی ویژه دارد. شاید به همین دلیل برخی فلاسفه بحث «وجود ذهنی» را جدا از مبحث علم مطرح کرده‌اند. در هر حال، یکی از نقاط اتصال و ارتباط همه دانش‌های فلسفی مبحث «وجود ذهنی» است:

۱. **جایگاه بحث وجود ذهنی در معرفت‌شناسی:** از نظر برخی فلاسفه، بحث «وجود ذهنی» بهترین یا تنها راه حل مشکل مطابقت است، بنابراین از این منظر، هویت معرفت‌شناسانه دارد. مرحوم استاد مطهری (ره) درباره وجود ذهنی، تطابق ماهوی و تفسیر عرفانی - صدرایی از آنها می‌فرماید:

«از نظر فلاسفه، رابطه «ادراک» با «شیء ادراک شده» رابطه ماهوی است ولی رابطه «ادراک» با «شیء ادراک کننده» رابطه عرض است با موضوع خود؛ اما از نظر عرفا رابطه «ادراک» و «ادراک شده» ماهوی است و رابطه «ادراک» و «ادراک کننده» یگانگی است و ادراک انسانی چیزی جز این نیست که شیء ادراک شده که در هر

نشئه و عالمی متناسب با آن عالم ظهور و وجودی دارد در عالم ذهن و نفس انسان نیز موجود است؛ خود ذهن و نفس دارای هر مرتبه و هر نشئه از وجود است علم و ادراک نیز در همان مرتبه بلکه عین آن مرتبه است؛ پس علم و عالم و معلوم متحد می‌باشند.

تنها با نظر عرفاست که به حقیقت و بدون شائبه مجاز می‌توان گفت که انسان با علم به حقیقت اشیاء عالمی می‌گردد مشابه با عالم خارجی. ...نظر ماهوی تنها با قبول نظر عرفا قابل توجیه است و اشکالات وجود ذهنی نیز تنها مطابق این نظر قابل رفع و حلّ است و از طرفی ...نظر ماهوی یگانه نظری است در باب علم و ادراک که قابل قبول و قابل دفاع است» (مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۳، ص ۲۸۹).

«اگر هیچ نوع انطباقی میان علم و معلوم نباشد هیچ دلیلی در کار نیست که اساساً چیزی در خارج وجود دارد. اگر واقع نمایی را از علم بگیریم تمام اندیشه‌های ما جهل اندر جهل و «ظلماتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» (نور/ ۴۰) خواهد بود. پس انکار تطابق ماهوی میان علم و معلوم، انکار واقع نمایی علم و ادراک است، و انکار واقع نمایی علم و ادراک به معنی مساوی بودن علم با جهل مرکب است، و مساوی بودن علم با جهل مرکب مساوی است با نفی و انکار و لااقل تردید در جهان خارج از ذهن. پس انکار وجود ذهنی مساوی است با سوفسطائی‌گری و سقوط در درّه ایدئالیسم» (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۵، ص ۲۲۴).

۲. **جایگاه بحث وجود ذهنی در هستی‌شناسی:** دست‌کم از نظر برخی فلاسفه، «وجود ذهنی» یکی از اقسام وجودی است که موضوع مابعدالطبیعه و هستی‌شناسی است. بحث وجود ذهنی با بحث اصالت وجود و اعتباری ماهیت نیز ارتباط روشنی دارد. بنابراین هویت هستی‌شناسانه این بحث نیز کاملاً روشن است.

۳. **جایگاه بحث وجود ذهنی در انسان‌شناسی:** ارتباط بحث «وجود ذهنی» و «صورت ذهنی» به مباحث نفس و ذهن و قوای ادراکی و ذهنی مانند حس، خیال، وهم، و عقل نیز قابل انکار نیست. بنابراین هویت انسان‌شناسانه آن را نیز به راحتی می‌توان تأیید کرد.

۴. **جایگاه بحث وجود ذهنی در خداشناسی:** آنچه شاید از نظر برخی مبهم باشد، ارتباط بحث وجود ذهنی با خداشناسی است. اما حقیقت این است که این بحث، هم مطابق دیدگاه مشائیان که قائل به صور مرتسمه بودند و هم بر اساس اندیشه مرحوم صدرالمتهلین (ره) و عرفا که قائل به اعیان ثابته هستند، ارتباط عمیقی با خداشناسی دارد. توضیح این که مطابق برخی تفاسیر، صور مرتسمه مشائیان علم حصولی پیشین خداوند به مخلوقات به شمار می‌روند و شباهت تام و تمامی با علوم حصولی عقلی انسان‌ها از طریق صور ذهنی دارند. البته مشائیان در زمان شیخ‌الرئیس از اصطلاح «وجود ذهنی» استفاده نمی‌کردند و باب اختصاصی نیز برای آن در نظر نگرفته بودند، اما مباحثی که در مورد «صور ذهنی عقلی» و «صور مرتسمه» در زمان شیخ و بعد از آن مطرح کردند، کاملاً مرتبط‌اند. شباهت «اعیان ثابته» و «صقع ربوبی» به «صورت‌های ذهنی» و «ذهن» نیز حتی در سخنان خود عرفا نیز کم‌وبیش ذکر شده است. «اعیان ثابته» ماهیاتی هستند که به وجود علمی در صقع ربوبی موجودند، چنان‌که صور ذهنی، ماهیاتی هستند که به وجود علمی نزد ذهن ما موجودند، بنابراین وجود علمی اعیان ثابته، بسیار شبیه وجود ذهنی ماهیات (صور ذهنی) است. گذشته از این که مرحوم صدرالمتهلین (ره) دیدگاه خود درباره رابطه صدور صور ذهنی با نفس را مثال یا تمثیلی برای رابطه صدور عالم با خداوند معرفی می‌کند، بر اساس این نوع نگاه، انسان با تأمل در رابطه هستی‌بخشی خود و صور ذهنی (حسی و خیالی) می‌تواند به یک نوع شناخت ضعیف از رابطه خالق و مخلوق پی ببرد.